یادداشت اختصاصی و منتشرنشده از زنده‌یاد
دکتر علیرضا صدرا*

از سوءهاضمه علمی رنج می‌بریم

۱ مصنوعات بشری از ابزارهای تکنولوژیک گرفته تا نهادسازی اجتماعی و سیاسی همچون دولت‌سازی، نظام‌سازی، تمدن‌سازی و... همگی محصول فکر انسان هستند. در واقع، فکر، تولید علم کرده و علم به عمل منجر می‌شود. در این فضا، یکی از مهم‌ترین پارامترها در فربه و کارآمد ساختن محصولات فکری در هر جامعه‌ای، بی‌تردید، نظام آموزش رسمی آن است و در عین حال مهم‌ترین چیزی که از یک سیستم آموزشی توقع می‌رود، برونداد مولد، خلاق و افرادی صاحب فکر است.

ابن‌خلدون در ارزیابی نظام آموزشی ایران عنوان می‌کند که سیستم آموزش ما در طی ۶ سال از افراد، مجتهد می‌سازد و مقصود او از عبارت مجتهد «انسان مولد» است یعنی کسی که نیازهای زمانه خود را می‌شناسد، به آن آگاه است، می‌تواند به مسائل‌اش فکر کرده و برای برون‌رفت از آنها راه‌حل ارائه کند.

۲ پرسشی که در این فضا مطرح می‌شود این است که چقدر سیستم آموزش رسمی در ایران امروز، از کارآمدی و توانمندی لازم برخوردار است؟ چقدر انسان خلاق و پرسشگر تربیت می‌کند؟ و چرا در مقایسه با گذشته خود، فیلسوف، نظریه‌پرداز و علامه تحویل نمی‌دهد؟

بی‌تردید، مهم‌ترین مؤلفه و خصیصه زمانه ما «مصرف‌زدگی» است و به تبع، از جدی‌ترین موانع سیستم آموزش رسمی ما در ارائه بروندادهای خلاق و پرسشگر نیز همین مصرف‌زدگی است. واقعیت این است که مصرف‌زدگی تنها به حوزه‌های مادی و سبک‌زندگی محدود نمی‌شود بلکه به مثابه فرهنگ حاکم بر زمانه ما، تمام ابعاد و زندگی بشر را در برمی‌گیرد و نظام آموزشی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما پرسش اصلی اینجا است که مصرف‌زدگی چگونه خلاقیت و تولید را از نظام آموزشی ما می‌گیرد؟ واقعیت این است که در ساختار مصرفی به جای آنکه دانشجو خود به مطلب برسد، بمبارانی از اطلاعات به دانشجو رسانده می‌شود و در این وضعیت، دانشجو و دانش‌آموز مصرف‌کننده، هیچگاه فرصت درک، جذب و هضم این حجم گسترده از اطلاعات را نمی‌یابد چه رسد به اینکه بخواهد از دل آنچه فهم کرده، به تولید و خلق ایده جدید برسد.

۳ متأسفانه، سیستم آموزشی ما این روزها، بیشتر به سمت آموزشی منفعل در حرکت است و نهایت تلاش ما ارائه اطلاعات و داده مکفی به دانش‌آموز و دانشجو است و در این ساختار استاد یا معلم خوب کسی است که به شکل کپسولی‌تری حجم بیشتری از محتوا را به دانش‌آموز و دانشجو انتقال دهد غافل از اینکه مهم‌ترین مسئولیت یک معلم و استاد متعهد باید «پرورش قدرت حل مسأله» در دانش‌آموز و دانشجو باشد. بر این اساس، مولد بودن زمانی محقق می‌شود که در دبیرستان و پیش‌دانشگاهی نقش استاد و دانش‌آموز ۵۰-۵۰ باشد. در دانشگاه و به‌طور مشخص در


IBNA

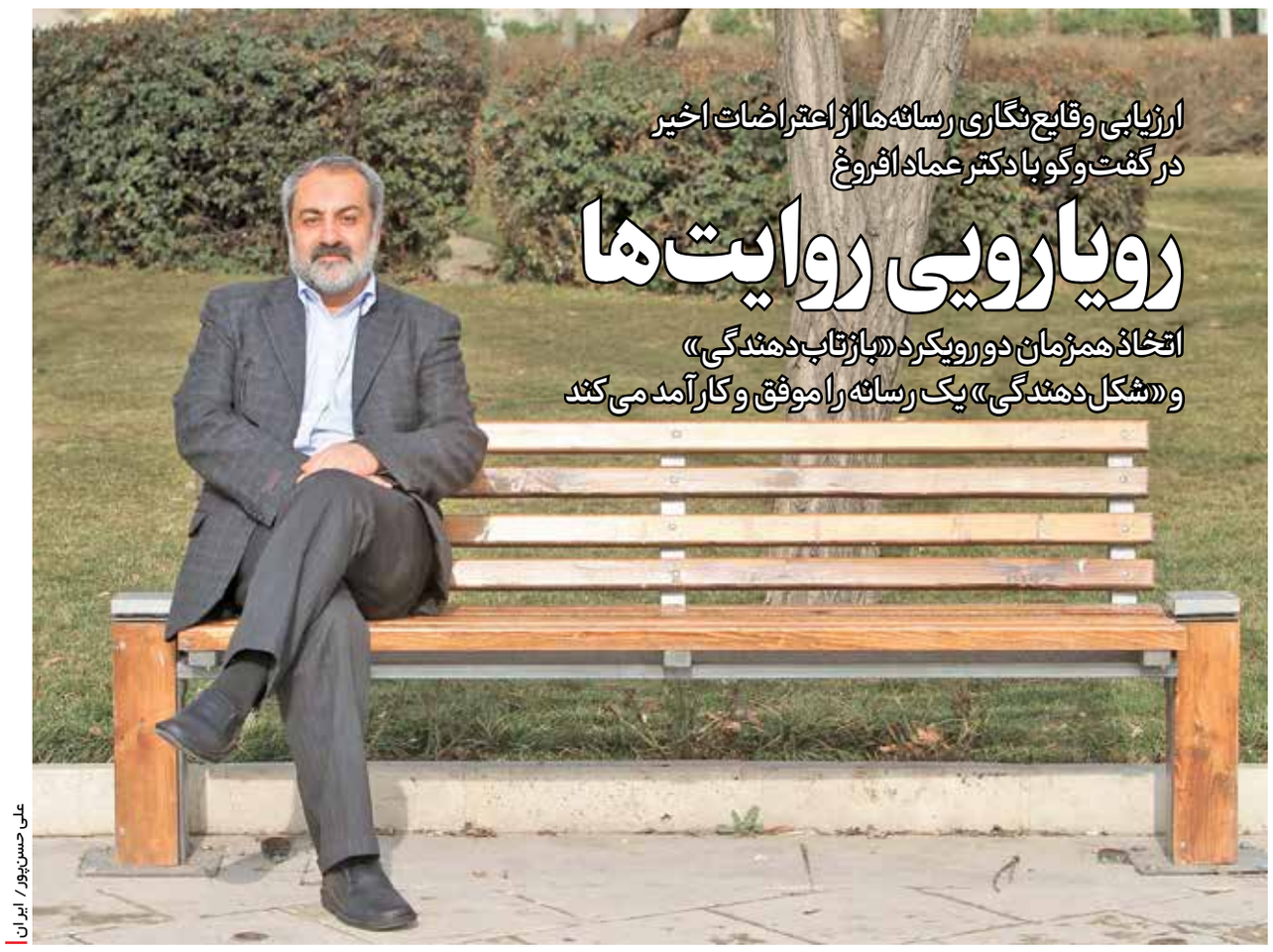
دوران تحصیلات تکمیلی این نقش به ۷۵ -۲۵ درصد تغییر یافته و استاد، منابع و کتاب‌ها تنها نقشی ۲۵ درصدی را ایفا کنند و در نهایت در مقطع دکتری سهم دانشجو به ۹۰ درصد ارتقا یافته و مجموعه نظام آموزشی اعم از استاد، منابع و روش‌های علمی تنها ده درصد ماجرا را متکفل شوند.

۴ امروز ما «زیاد خواندن» را به جای «خوب خواندن» ترویج می‌کنیم. زیاد می‌خوانیم و دچار سوءهاضمه علمی هستیم و فرصت پیدا نمی‌کنیم آنچه که دریافت کرده‌ایم را هضم و جذب کنیم. بنابراین مجموعاً نظام آموزشی ما با وجود اینکه از نظر کمی رشد قابل توجهی داشته است و از نظر کیفی هم در حوزه ارائه منابع و روش‌های علمی متقن، قدم‌های زیادی برداشته است اما عملاً دانشجو و دانش‌آموز را به مرحله تولید و اجتهاد نمی‌رساند و گویی سیستم آموزشی ما برای رسیدن به این مهم (مولد بودن) طراحی نشده است و اگر بعضاً در ارائه نظریه‌ها و دکترین‌ها توفیقاتی به چشم می‌خورد، بیشتر به تلاش، ظرفیت و استعداد خود دانشجو و دانش‌آموز برمی‌گردد؛ نه اینکه سیستم آموزش رسمی ما برای تربیت و پرورش و برجسته کردن چنین استعدادهایی برنامه‌ریزی کرده باشد.

۵ نکته‌ای دیگری که نباید از ذکر آن گذشت این است که با وجود اینکه استاد دانشگاه و نظام آموزشی باید بسترساز باشد، موانع را برداشته و چهارچوب ذهنی به دانش‌آموز و دانشجو بدهد اما در هر سیستمی، خود دانشجو اصل ماجرا است. این باور باید در دانشجو وجود داشته باشد که توانایی تولید دارد. این خودباوری باید از ابتدا در خلال سیستم آموزش رسمی مدارس به دانش‌آموزان القا شود.

بنابراین، در خصوص ارزیابی عملکرد سیستم آموزش رسمی در جامعه ایرانی با دو نکته مواجه هستیم؛ نخست اینکه سیستم آموزشی ما باید از «حافظه‌محوری» و «مصرف‌زدگی» فاصله گرفته و ذهن دانشجو را از «قوه حافظه» به سمت «قوه عاقله» حرکت دهد و دوم اینکه این باور را در دانش‌آموز و دانشجو ایجاد کند که خلاق، مولد و پرسشگر بودن را بیش از سیستم آموزش رسمی، باید در خود جست‌وجو کنند. و همچنین سیستم آموزشی، در کنار اهمیت ارائه محتوا و روش‌های آموزشی، دادن انگیزه و القای باور به خود را در در دستور کار خود قرار دهد.

***دکتر علیرضا صدرا، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ۴ آبان ماه بر اثر ایست قلبی درگذشت. ایشان از معدود استادانی بود که خود را محدود به فضای آکادمی نمی‌کرد و به‌عنوان نماینده مردم دزفول در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی هم حضور داشت.**


علی حسن‌پور / ایران

ارزیابی وقایع‌نگاری رسانه‌ها از اعتراضات اخیر در گفت‌وگو با دکتر عماد افروغ

رویارویی روایت‌ها

اتخاذ همزمان دو رویکرد «بازتاب دهندگی» و «شکل دهندگی» یک رسانه را موفق و کارآمد می‌کند

مهسا رمضانی
خبرنگار

هیچ گاه اینقدر پررنگ «رسانه» و «سیاست» دست به دست هم نداده بودند تا برساختی از واقعیت بسازند. این درهم‌تنیدگی این روزها چنان اوج گرفته که «جنگ روایت‌ها» را پیش کشیده است. اینکه در عصر رسانه‌ها، چقدر سیاست‌ها در پس روایت‌ها پنهان می‌شوند موضوع بحث ما با دکتر عماد افروغ جامعه‌شناس و استاد دانشگاه شد. او که از اعضای کارگروه رصد فرهنگی کشور است و به تبع، رسانه‌ها را هم در رصد خود دارد ارزیابی و البته نقد قابل تأملی از عملکرد برخی رسانه‌ها در وقایع اخیر دارد که در ادامه می‌خوانید.

***

■ جناب دکتر افروغ، این روزها از «جنگ روایت‌ها» بسیار می‌شنویم. روایتگری رسانه‌ها از وقایع، چطور می‌تواند افکار عمومی را جهت‌دهی کند؟

واقعیت این است که فضاهای مجازی، حتی اگر در خدمت انعکاس واقعیت‌های جامعه هم باشند، تاحدی واقعیت‌ها را می‌سازند و به هر حال «مجاز» هستند. بنابراین، افراد نباید تنها به رسانه‌ها بسنده کرده و در این مسیر باید از رسانه‌های بدیل همچون کتاب، روزنامه، ارتباطات فی‌مابین، بویژه تفکر و بینش هم استفاده کنند تا بتوانند القائات رسانه‌ها را خنثی کنند.

■ در وقایع اخیر به وضوح دو جبهه رسانه‌ای شکل گرفت. عملکرد رسانه‌های خارجی فارسی‌زبان را در جنگ روایت‌ها چگونه می‌بینید؟

وقتی رسانه‌ها تا این اندازه اهمیت و بُرد دارند می‌توانند تاحدودی به مخاطبان خود خط و ربط دهند. در این تقابل رسانه‌ای ما باید بسته به اینکه چه مسئولیتی را دنبال می‌کنیم، بی‌تفاوت نباشیم. در وقایع اخیر، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، رسانه‌ای از خارج از کشور عمدتاً به برخی از مخاطبان ما خط و ربط می‌داد که خود از رژیمی به نام عربستان سعودی، با آن سابقه جنایت در یمن، خط فکری و کمک مالی دریافت می‌کرد که مهد تفکر داعشی و وهابیت و نفی دموکراسی و آزادی است. البته بخشی از ماجرا به ضعف‌های ما برمی‌گردد. رسانه‌های ما، آنچنان که باید دقیق و بموقع عمل نکردند بنابراین رسانه‌های بیگانه قدرت مانور پیدا کردند. انتظار می‌رفت رسانه ملی در جریان‌های اخیر کارآمدتر ظاهر شود.

■ به نظر کارشناسان رسانه، اگر از زمان طلایی انتشار یک خبر بگذرد «موضوع» به «بحران» بدل می‌شود. آیا در حوادث اخیر رسانه‌های ما توانستند زمان طلایی اطلاع‌رسانی را دریابند؟

در خصوص مسئولیت اجتماعی رسانه‌ها دو رویکرد «بازتاب‌دهندگی» و «شکل‌دهندگی» وجود دارد. مادامی می‌توان از یک رسانه موفق و کارآمد سخن گفت که بتوانیم بین این دو رویکرد، دیالکتیکی برقرار کنیم و تنها در این صورت است که می‌توانیم باوجود مفروضات پیشینی تاحدی واقعیت را بازتاب دهیم. به‌عنوان مثال رسانه ملی ما در وقایع اخیر بموقع وارد عمل نمی‌شود و اطلاع‌رسانی دقیق نمی‌کند. ما نباید اسم «اعتراضِ تاحدودی طبیعی را «غتشاش» بگذاریم، ضمن اینکه به هر حال نمی‌شود ردپای اغتشاشگران و محرکان بیرونی را هم نادیده گرفت.

■ چرا معتقدید در وقایع اخیر عملکرد رسانه‌ای مطلوب نداشته‌ایم؟

این یک پرسش جدی است و باید پرسید که این خودسانسوری‌ها از کجا آمده است، چرا باید خودسانسوری‌هایی که بعضاً بوی قطبی‌شدگی تصنعی، کاذب، خطی و جناحی می‌دهد، بر یک رسانه همچون رسانه ملی حاکم باشد. چرا نباید بموقع اطلاع‌رسانی کنیم. این جنس از اطلاع‌رسانی باعث می‌شود تا افراد جذب رسانه‌های بیگانه شوند. رسانه‌هایی که نیت دیگری دارند و اساساً به‌دنبال بازتاب واقعیات نیستند و می‌کوشند تا واقعیت‌ها را شکل بدهند و در دیالوگ بین «بازتاب‌دهندگی» و «شکل‌دهندگی» بیشتر به شکل‌دهندگی می‌اندیشند. در حالی که رسانه‌های ما باید بیشتر بر «بازتاب‌دهندگی» تمرکز کنند.

■ آیا مطبوعات بدرستی در مقام بازتاب‌دهندگی و شکل‌دهندگی ظاهر شدند؟

در جریان‌های اخیر، مطبوعات تاحدودی ادای وظیفه کردند و در این بین برخی به «بازتاب‌دهندگی» و برخی بر «شکل‌دهندگی» تمرکز کردند. اما معتقدم رسانه ملی در مقایسه با دیگر رسانه‌های داخلی عقب ماند و نمی‌توان نمره خوبی به این رسانه داد.

■ برخی از تحلیلگران، عقب‌ماندن رسانه‌ها از مسائل را به «سیاست‌زدگی» آنها ربط می‌دهند. آیا چنین تحلیلی درست است؟

ما باید فضای مطلوبی را برای آزادی مطبوعات و رسانه‌ها رقم بزنیم و «خط قرمزهایی» که هیچ نسبتی با قانون اساسی ندارد را کنار بگذاریم. فصل سوم قانون اساسی مربوط به حقوق ملت و آزادی‌های اساسی شهروندان است و متناسب با آن باید حقوق شهروندی را فهم کنیم؛ اما متأسفانه کاتولیک‌تر از پاپ شده‌ایم. این در حالی است که در فضای انقلاب اسلامی تنفس می‌کنیم و یکی از شعارهای اساسی آن در کنار شعار عدالتخواهی و استقلال، «آزادی» است. بی‌تردید، یکی از اهداف انقلاب اسلامی بسط آزادی بیان و اصطلاحاً آزادی پس از بیان بوده است. اما پرسش اصلی اینجاست که چرا ما در حد مطلوب از این آزادی برخوردار نیستیم. ما در این زمینه قانون داریم اگر قانون نداشتیم، می‌توانستیم از آن به‌عنوان یک آرزوی تاریخی یاد کنیم. ما انقلابی را برای رسیدن به «آزادی» پشت سرگذاشته‌ایم و کوشیده‌ایم تا از دل این انقلاب اسلامی یک قانون اساسی مترقی بیرون آید و فصولی همچون فصل سوم و اصل ۲۷ قانون اساسی در آن گنجانیده شود. اما چرا اعمال سلیقه می‌شود؟ چرا اجازه نمی‌دهند، مطالبات شهروندی به یک خودآگاهی تبدیل شود و این خودآگاهی از طریق مجاری قانونی ظهور پیدا کند؟

«سیاست‌زدگی» نکته قابل تأملی است که طرح کردید. واقعیت این است که وقتی فضای کشور به شدت سیاست‌زده و امنیت‌زده می‌شود، نتیجه‌ای جز انسداد رسانه‌ای در پی نخواهد داشت، اما انسداد رسانه‌ای تنها یکی از دلالت‌های نکته‌ای است که طرح کردید و دلالت‌های سوء زیادی دارد، یک سوی دیگر سیاست‌زدگی «سیاست‌زدایی» است. در کل اقتضای سیاست‌زدگی مفرط و نتیجه طبیعی سیاست‌زدایانه آن، تلاش در جهت نشر لذت‌گرایی‌های روزانه و تقلیل سلایق مخاطبان محصولات فرهنگی است. غافل از اینکه نفس همین دور کردن جامعه از سیاست عملاً به واکنش‌های سیاسی می‌انجامد. هرچند در کوتاه مدت در این واکنش‌های سیاسی کماکان بوی لذت‌گرایی به مشام می‌رسد اما عطف به واقعیات تاریخی ایران در نهایت امتزاج واکنش‌های طبیعی سیاسی با لذت‌گرایی از هم پاشیده و مسیر واقعی و رشد یافته خود را می‌یابد. در اعتراضات اخیر تاحدودی بوی لذت‌گرایی مزبور به مشام می‌رسد و این لذت‌گرایی ممزوج با سیاسی‌شدن، نتیجه همان سیاست‌زدایی و سیاست‌های فرهنگی متناظر است. البته سیاست‌زدایی اثر کوتاه‌مدت سیاست‌زدگی است و در بلندمدت تغییر چهره داده و اتفاقاً به یک مطالبه سیاسی پرشور تبدیل خواهد شد.

این واکنش در مقابل رژیم پهلوی هم از آنجا که مانع توسعه سیاسی شده بود، اتفاق افتاد و منجر به یک مطالبه پرشور از طرف مردم شد اما آن زمان این مطالبه سیاسی، بوی انقلاب، بوی بازگشت به خویشتن خویش و ارزش‌ها می‌داد. اگر ما همان روال را به شکل و در قالب دیگری دنبال کنیم و با سیاست‌زدگی مردم را نسبت به سیاست بی‌تفاوت کرده و سرگرم یکسری لذایذ روزانه کنیم، در کوتاه مدت سلایق و ذائقه مردم عوض می‌شود و وقتی که مردم می‌خواهند واکنشی طبیعی را نسبت به این سیاست‌زدگی نشان دهند، تاحدودی این واکنش رنگ و بوی لذت‌گرایی به خود می‌گیرد.

اما در درازمدت جامعه ایران نشان داده که اهل حقیقت و فرهنگ است. همین مطالبه سیاسی پرشور در نهایت مسیر خود را باز می‌کند و به یک حقیقت‌طلبی واقعی تبدیل می‌شود.

■ «خط قرمز» عبارتی آشنا برای اهالی رسانه است و برخلاف باور عامه، حتی رسانه‌های غربی هم ملزم به رعایت این خطوط قرمز هستند...

سال‌ها پیش مقاله‌ای نوشتم با عنوان «فضای مطلوب آزادی مطبوعات در ایران» در آنجا به نظریه‌های آزادی مطبوعات اشاره کردم، که در میان آنها سه نظریه غالب بود؛ ۱. تمامیت‌خواهی که مربوط به کشورهای سوسیالیستی آن زمان بود، ۲. آزادی‌گرایی یا آزادی‌خواهی و ۳. مسئولیت اجتماعی. جالب است بدانید که در امریکا «نظریه مسئولیت اجتماعی» حاکم است نه «نظریه آزادی‌گرایی». در امریکا این نگاه وجود دارد که ما یک حقوق اجتماعی هم داریم و اینگونه نیست که مطبوعات آزاد باشند که هر چیزی بنویسند و چون مطمئن نیستیم که مطبوعات ما مسئولیت خودشان را در قبال حقوق اجتماعی رعایت کنند باید خط قرمزها و نهادهایی را برای مطبوعات تعبیه کنیم. می‌خواهم بگویم، در مهد به اصطلاح دموکراسی و آزادی‌خواهی هم خط قرمز وجود دارد و از آن تحت عنوان «نظریه مسئولیت اجتماعی» یاد می‌شود ما هم طبیعتاً ملاحظات اجتماعی، فرهنگی و ساختاری خودمان را داریم و باید به این ملاحظات توجه کنیم.

مدام گفته می‌شود غرب مهد تکثر و دولت- ملت است. اگر مهد تکثر و دولت- ملت بود چرا سکولاریسم را پذیرفت؟ سکولاریسم، در واقع، ممانعت از ورود دین، اخلاق و باورهای دینی و در نتیجه گروه‌های دینی و اخلاقی به عرصه عمومی و سیاسی است و طی آن، عملاً از برخی گروه‌های اجتماعی و فرهنگی سلب آزادی می‌شود. در کتاب «قدرت، نگرشی رادیکال» اثر استیون لوکس که پیش‌تر ترجمه کردم، آمده است که در غرب از چیزی به نام «اغوا» و «فریب» استفاده می‌شود و ما دموکراسی به معنای متعارف آن یعنی حکومت مردم به وسیله مردم و برای مردم نداریم. نوعی دموکراسی نمایندگی یا منتخب وجود دارد که در آن عده‌ای از طرف خود به جای دیگران تصمیم می‌گیرند. در آنجا دموکراسی وکالتی نداریم و دموکراسی نمایندگی داریم که خود تبدیل به یک الیگارشی شده است و عده‌ای به جای بقیه حکومت می‌کنند و اسم آن را حکومت مردم برای مردم و به وسیله مردم گذاشته‌اند. نمی‌خواهم نافی دموکراسی غربی شوم. حرف من این است که چرا تا این اندازه غرب‌گرا هستیم و از واقعیت‌هایی که در خود غرب هست چشم می‌پوشیم.

> یکی از اهداف انقلاب اسلامی بسط آزادی بیان و اصطلاحاً آزادی پس از بیان بوده است. اما پرسش اصلی اینجاست که چرا ما در حد مطلوب از این آزادی برخوردار نیستیم. ما در این زمینه قانون داریم اگر قانون نداشتیم، می‌توانستیم از آن به‌عنوان یک آرزوی تاریخی یاد کنیم. ما انقلابی را برای رسیدن به «آزادی» پشت سرگذاشته‌ایم و کوشیده‌ایم تا از دل این انقلاب اسلامی یک قانون اساسی مترقی بیرون آید و فصولی همچون فصل سوم و اصل ۲۷ قانون اساسی در آن گنجانیده شود. اما چرا اعمال سلیقه می‌شود؟ چرا اجازه نمی‌دهند، مطالبات شهروندی به یک خودآگاهی تبدیل شود و این خودآگاهی از طریق مجاری قانونی ظهور پیدا کند؟

سلبریتی‌ها چگونه حکمرانی فرهنگی را به دست می‌گیرند؟

ظرفیت مخاطبان هوادار

انسان‌ها در دوره مدرن بیش از «وابستگی اطلاعاتی» به رسانه‌ها، «وابستگی احساسی» دارند

دکتر محمدحسین ساعی
رئیس دانشگاه سوره و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

وقتی در میانه یک حادثه همچون اعتراضات اخیر قرار داریم، ارائه یک تحلیل چندجانبه قدری دشوار است و تحلیل‌های تک متغیره و فروکاستن آن صرفاً به تحریکات سلبریتی‌ها هم اشکالات خاص خود را دارد. اما با این حال، اگر بخواهیم در تحلیل اعتراضات و ناآرامی‌های اخیر به موضوع «سلبریتی و حکمرانی فرهنگی» ورود مستقیم داشته باشیم باید جنس جامعه‌ای که در آن هستیم را بخوبی بشناسیم و بررسی کنیم که جامعه ایران ۱۴۰۱ چه مختصاتی دارد؟

۱ با ورود جامعه ایرانی به دوره مدرن و بواسطه اتفاقاتی که در بستر اجتماعی و رسانه‌ای رخ داد، جمع‌های جدیدی شکل گرفت و از آن جمله می‌توان به «پابلیک» اشاره کرد. در این نوع از جمع‌های انسانی مدرن، افراد بواسطه «رسانه» دورهم جمع شده و راجع به مسائل مشخصی گفت‌وگو می‌کردند، گفت‌وگویی که از جنس نامجاور بود؛ یعنی افراد با وجود آنکه همدیگر را ندیده بودند اما به لحاظ ذهنی بواسطه روزنامه‌ها و مطبوعات دورهم جمع شده و با هم گفت‌وگو می‌کردند.

در دوره جدیدتر و در دهه سوم قرن بیستم هربرت بلومر مفهومی به‌عنوان «توده» کشف کرد و گفت: توده از رهگذر رسانه‌ای همچون سینما به‌وجود می‌آید و مختصاتی دارد. با آمدن رادیو و تلویزیون مفهوم «توده» جدی‌تر شد و «رسانه‌های توده‌ای» mass media جنسی از مخاطب و جامعه را ایجاد کردند که در عین حال که ارتباط‌شان در سطح اجتماع کم بود، ولی بواسطه توجه‌شان به رسانه‌ای که میلیون‌ها مخاطب داشت، می‌توانستند یک کنش جمعی مشترک را رقم بزنند. از این رو، شاید از رهگذر مفهوم «توده» بتوان ناآرامی‌های اخیر و نقش سلبریتی‌ها را در تشدید آن بررسی کرد.

۲ با آمدن مدرنیته، تغییراتی در حوزه فرهنگ اتفاق می‌افتد و به‌دنبال آن جامعه هم تغییر می‌کند و نسل‌های جدیدی از انسان‌ها به‌وجود می‌آیند. در این فضا، رسانه‌ها برای اینکه بتوانند اقتصادشان را تقویت کنند، به‌دنبال جنس و کالایی بودند که از رهگذر آن درآمدزایی داشته باشد. در همین راستا، بعد از مدتی، مفهومی تحت عنوان «استار» (ستاره) که از منابع تأمین درآمدها محسوب می‌شد، شکل گرفت. استارها و ستاره‌ها که در نیمه دوم قرن بیستم بیشتر استفاده می‌شدند، چهره‌هایی بودند که توجه مردم را به رسانه‌های توده‌ای جلب می‌کردند. این امر یعنی استفاده کردن از سلبریتی‌ها به‌عنوان منابع درآمدی برای رسانه‌ها، بواسطه اقتصاد کلانی که در اطراف آن ایجاد شده بود، مرتب خود را بازسازی می‌کرد.

۳ پدیده «استار» درغرب و امریکا در یک روند تدریجی خلق شد و برای آن قوانین و سازکارهای اجرایی طراحی شد. اما با گسترده شدن حوزه فعالیت این افراد، خود این «ستاره‌ها» بستر و زمینه‌ای برای بروز انواع و اقسام جنبش‌های ضدفرهنگ شدند تا آنجا که حتی خود جامعه امریکایی از بروز چنین جنبش‌هایی دچار شوک شد و نخبگان در این زمینه شروع به تأمل و تفکرورزی کردند. اما بعد از مدتی متوجه شدند که خود ستاره‌ها اتفاقاً ظرفیتی برای کنترل جامعه هستند. بنابراین از دهه هفتاد


scer.ir

میلادی، شخصیت‌های ستاره دست‌اندازی‌های متنوعی در حوزه‌های مختلف انجام دادند و در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، به ابزاری برای مدیریت فرهنگ بدل شدند.

۴ اما، ادبیاتی که ما امروز تحت عنوان «سلبریتی» می‌شناسیم و بکار می‌بریم، ادبیات متأخرتری است. در دهه ۹۰ و قرن بیست و یکم با به‌وجود آمدن ابزارهای رسانه‌ای جدید، مفهوم «سلبریتی» شکل گرفت. این اتفاق همزمان شد با تحولاتی که در ساختار رسانه و جامعه رخ داده بود. رسانه‌های جدید نوعی رابطه دوطرفه بین ساختار رسانه‌ای و جامعه را رقم زدند و جنس جدیدی از مخاطب خلق شد و چون این مخاطب جدید به محصولات گسترده رسانه‌ای دسترسی داشت، نگاهش به رسانه تغییرات جدی پیدا کرد و طی آن معنا برای مخاطب رنگ باخت؛ امور معنادار کم رنگ شد و چون تولید محتوا زیاد شد، نوعی «نهیلیسم معنایی» به‌وجود آمد. نتیجه این امر آن شد که عنصر «لذت» جایگزین عنصر «تفکر انتقادی» شد. البته عنصر لذت همواره همراه با رسانه‌ها بود اما اینگونه نبود که غلبه مطلق داشته باشد. اما وقتی وارد قرن بیست و یک شدیم، رسانه‌ها صرفاً با غلبه عنصر «لذت» گسترش پیدا می‌کردند.

در این عصر، «حقیقت» برای کسی اهمیت ندارد و آنچه مهم جلوه می‌کند این است که از کدام گزاره «لذت» بیشتری می‌بریم و اینجاست که نقش سلبریتی‌ها که به نوعی حامل عنصر لذت در عصر پساحقیقت هستند، برجسته می‌شود چراکه آنان می‌توانند بیشترین لذت را در حین انتقال یک پیام به افراد منتقل کنند.

۵ «فرهنگ سلبریتی» در بستر اجتماعی رخ می‌دهد و انسان‌ها در دوره مدرن بیش از وابستگی اطلاعاتی به رسانه، وابستگی احساسی دارند؛ یعنی مجموعه‌ای از احساسات انسانی که پیشتر افراد از رهگذر روابط اجتماعی، خانواده، دوستان و... تأمین می‌کردند، در دوره مدرن به‌دلیل سلطه فردگرایی، توسط سلبریتی‌ها پاسخ داده می‌شود. در این فضا، سلبریتی‌ها این امکان را دارند که پس از آنکه به لحاظ عاطفی، تعدادی را به خود جذب کنند، این پاسخ عاطفی را تا جایی ارتقا دهند که بتوانند مخاطبانی داغ، وفادار و جدی برای خود دست و پا کنند. البته ممکن است این جنس از مخاطبان، تعداد زیادی هم نداشته باشند و نهایتاً به بیش از ۳۰ هزار نفر هم نرسند اما وقتی یک سلبریتی حرف می‌زند، این سه هزار نفر مثل یک چاشنی برای «مخاطبان هوادار» که یک لایه بعد از «مخاطبان وفادار» قرار می‌گیرند، عمل کرده و آن زمان هوادارانی که می‌توانند یک طیف وسیع‌تری باشند، وارد عمل می‌شوند و می‌توانند اثرگذار ظاهر شوند. این در حالی است که اگر آن چاشنی‌ها وجود نداشته باشند، هواداران هم عمل نمی‌کنند و از همین زمان است که سلبریتی‌ها به نوعی حکمرانی امر فرهنگ را به‌دست می‌گیرند و در بزنگاه‌های اجتماعی و سیاسی می‌توانند اثرگذار ظاهر شوند.

***مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر محمد حسین ساعی است که در نشست «سلبریتی و حکمرانی فرهنگی» در محل پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی ارائه شد.**